

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ع. رحیمی

دوم اکتبر ۲۰۱۱

## باقی جان دروغ هایت بسوزد که گریبان گیر خودت شد

من می خواستم در باره مرگ خاین ملی "ربانی" چیزی بنویسم که در یکی از سایت ها چشم به نوشته یکی از ستایشگران "ربانی" یعنی "باقی سمندر" افتاد چون افشای ستایشگر "ربانی" به معنی افشای "ربانی" است خواستم تا دهن این یاهو سرا را با نوشته خودش که از آن به هیچ صورت انکار نمی تواند ببندم تا اگر ذره ای شرم داشته باشد در وصف قاتلین ملت دیگر چیزی ننویسد

آقای سمندر :

فردی از شما سوال کرده بود که شما چرا در زمان اشغال کشور توسط نیروهای شوروی، از المان به کابل آمدید و (داوطلبانه) لباس عسکری به تن کردید و در صفوف قوای نظامی خلق و پرچم شامل شدید؟ و شما جواب دادید که در شش سالگی شامل مکتب شدید یعنی در روز پانزدهم حوت سال ۱۳۳۷ هجری خورشیدی در صنف اول ب لیسه حبیبیه و گفتید که در سال ۱۹۷۲ میلادی (۱۳۵۱) هجری شمسی در جمهوری فدرالی المان غرب برای درس و تحصیل پا گذاشتم. (\*)

شما آقای سمندر سال فراغت تانرا تحریر نکرده اید و هم نگفتید که بعد از فراغت المان آمدید و یا مدتی در کابل بودید. چه اگر بعد از فراغت راساً المان آمده باشید:

$$۱۴ = (۱۳۳۷ \text{ سال شمولیت تان به مکتب}) - (۱۳۵۱ \text{ سال سفر تان به المان})$$

که به این حساب مکتب تان ۱۴ سال دوام کرده است. و اگر راساً بعد از فراغت نیامده باشید و مکتب تان ۱۲ سال دوام کرده بود چرا در همان دو سالی که در کابل بودید به عسکری جلب نشدید. و اگر سن تان به مکلفیت عسکری برابر نبود در همان سال یعنی در وقت پاسپورت گرفتن شما ۲۰ ساله می بودید.

$$۲۰ = (۶ \text{ سالگی تان در وقت شمول}) + (۱۴ \text{ سال مکتب})$$

که امکان پاسپورت گرفتن تان به حد اقل کاهش می یافت و شما باید برای مدتی تأجیل اخذ می کردید. تا از نزد مأمورین رشوت خوار وزارت داخله و هم چنان مأمورین ناحیه مربوطه تان، بانک ها و غیره مراجع که مهر و تاپه

شان برای گرفتن پاسپورت ضروری بود درخواست تانرا میگذشتانید و بعد از تحویل نمودن مقداری پول به شکل ضمانت پاسپورت اخذ می کردید.

ضمناً در آن سال ها کسی با پاسپورت تقلبی سفر نمی کرد و رواج پاسپورت تقلبی بعد از کودتای منحوس خلق و پرچم از پاکستان برای ما به ارمغان رسید.

شما نوشتید که:

«من از سال ۱۹۷۲ تا سال ۱۹۷۸ یعنی شش سال را در تبعید گذرانده بودم و من تصمیم گرفتم که به افغانستان برگردم و تا پای جان بر ضد کسانیکه که قصد داشتند و خواهان آن بودند تا افغانستان را به حمام خون تبدیل نمایند - دوش بدوش نیروه های بالقوه ای مردم افغانستان و نیرو های سیاسی استقلال طلب و آزادیخواه و ضد تجاوزگران مبارزه نمایم - آنوقت من جوان سی ساله ای بیش نبودم»

آقای سمندر تجاوز در جدی سال ۱۳۵۸ صورت گرفت.

اگر شما در آن وقت ۳۰ ساله بودید من در محاسبه ام دچار اشکال شده ام زیرا خود نوشتید که:

«زمانی که هنوز شش سال نداشتم و برای فرا گرفتن علم دین و دنیا در صنف اول ب لیسه حبیبیه شامل شدم ....

این سبق را در روز پانزدهم حوت ۱۳۳۷ هجری خورشیدی در صنف اول ب لیسه حبیبیه از استاد شاد روان نور محمد خان در حصه پل باغ عمومی کابل فرا گرفتم»

سال تولد تان باید سال ۱۳۳۱ باشد

۱۳۳۱ = (۶ سن اطفال در وقت شمول) - (۱۳۳۷ سال شمول مکتب)

وزمانی که از المان برگشتید ۳۰ ساله بودید که به حساب من

۲۶ = (۱۳۳۱ وقت تولدتان) - (۱۳۵۷ زمان برگشت تان)

شما ۲۶ ساله بودید نه ۳۰ ساله !!!

اما شما با آن ذهن قوی که روز شمول مکتب و تاریخ دقیق آن یعنی ۱۵ حوت ۱۳۳۷ را به یاد دارید و مهمتر از همه صنف اول ب را به خاطر دارید و سن ۶ سالگی تان را و ملا شاه مقصود و استاد نور محمد خان را شما در محاسبه تان اشتباه نکرده اید و مکتب تان ۱۴ سال نه بلکه ۱۸ سال دوام کرده است. محاسبه ساده آن چنین است ۱۸ سال مکتب جمع ۶ سال یعنی ۶ سالگی تان سن قانونی شمول به مکتب جمع ۶ سال به گفته خودتان تبعیدتان

$30 = 6 + 6 + 18$

۲۶ = ۶ سال تبعید - (۳۰ آنوقت جوان سی ساله ای بودم)

پس گفته می توانیم ، در وقت سفر به المان شما ۲۴ ساله بودید

که این نه حدس و گمان است بلکه محاسبه ساده حسابی است که تمام این محاسبه بر روی گفتار خودتان متکی است یعنی سال شمول به مکتب و باز گشت تان از المان «آنوقت من جوان سی ساله ای بیش نبودم»

اما من نمی توانم بپذیرم که مکتب تان ۱۸ سال دوام کرده است و شما در ۲۴ سالگی از مکتب فارغ شده اید شما در ۲۴ سالگی عسکری تانرا خلاص کرده بعد از اخذ ترخیص پاسپورت سیاحت یا تجارت گرفتید و رهسپار المان شدید تا در المان کار کنید و در ضمن اگر میسر شد به تحصیل هم پردازید و کار استخباراتی را نیز با چاشنی سیاست پیش ببرید.

در آن سال ها در المان تحت تأثیر فضای بین المللی جنبش نیرومندی پدید آمده بود که برای شناسایی این افراد راپور چی های قابل اعتماد را تحت پوشش طبیعی محصل آنها به پول شخصی خود گسیل می داشتند. تا این جنبش ها وسازمان های مربوطه شان را شناسایی کرده و هر کدام از این افراد وسازمان ها را جداگانه ضربه بزنند. و برای عسکری رفتن تان داستانی تحریر کردید که از سر تا پایش دروغ می بارد تا بدینوسیله کسانی که شما را با لباس نظامی در صحن وزارت داخله (نه مطبوعه وزارت دفاع) دیده بودند پرده پوشی گردد.

آقای سمندر فرضاً شما تا ۲۴ سالگی تان که المان رفتید عسکری نکردید چطور فامیل از گیر ماصل (محصل) شله که هدفی جز پول نداشت و دست کم هفته چند بار به خانه تان می آمد مسلماً که دست خالی بر نمی گشت پول آمدنش را یعنی پول ماصلی اش را در هر بار آمدن به خانه تان می گرفت تا با مأمور ناحیه تقسیم کند، در طول چند سال از زمان فراغت تان تا سفر تان به المان که ملک صاحب فیض محمد خان پسر عمه تان برایت مجالی فراری ساخت خود را از غم ماصل نجات دهند.

آقای سمندر شما در المان تحصیل کرده اید؟؟

قرار گفته خودتان «از سال ۱۹۷۲ که برای درس و تحصیل ..... پا گذاشتم» شما اگر تحصیل می کردید (اگر تحصیل نکرده اید عیب نیست هدف من صرف روشن ساختن موضوع عسکری و یا صاحب منصبی تان است) عسکری تان مطابق قوانین آن زمان شش ماه می بود نه یک سال. در آخرین روز های حکمروائی داوود فارغان سال ۱۳۵۶ تمام مؤسسات تحصیلات عالی در ماه حمل ۱۳۵۷ در وزیری ننگرها به عسکری سوق داده شدند که بعد از کودتا در اواخر ماه جوزا بعد از ۳ ماه ترخیص شدند که دو عامل در این مرخصی رول داشت.

۱ - کودتا گران از جوانان تحصیل کرده در قوای مسلح که اکثریت آنان مخالفین کودتا چیان بودند، می ترسیدند  
۲ - عده ای از طرفداران خودشان هم در بین این عساکر وجود داشت که به کادر های حزبی خود فوق العاده ضرورت داشتند.

از سال ۱۳۵۷ به بعد تا سال ۱۳۵۹ فارغان مؤسسات تحصیلات عالی به عسکری جلب نشدند و در زمان ببرک مثل سایر عساکر به قطعات اردو تقسیم می شدند تا جوانان تحصیل کرده با هم یکجا نباشند.

آقای سمندر بالای تمام دروغ های تان دروغ دیگری را هم اضافه نمودید که غیر از آدم های بیمار آدم سالم که از قوانین عسکری آن زمان خبر باشد آنرا نمی پذیرد.

«به لطف و محبت شاد روان غلام حضرت خان به سمت نفر خدمت جگرن محمد اسماعیل خان واحدی از رفتن و حاضری دادن هم بسا از ماه مرخص بودم و یگان دفعه برای اینکه اسماعیل خان زیر فشار نباشد و نیاید به مطبوعه هم می رفتم ..... و با خلیفه محمدالله بلوچ ... قروانه هم می خوردم»

آقای سمندر شما این داستان دنباله دار را در خواب دیده اید و آنرا حقیقت دانسته اید عساکر غیر محارب و یاسواد را نفر خدمت نمی ساختند و اگر ببیزیریم که در افغانستان هر چیز امکان پذیر بود کسی که نفر خدمت می شد حاضری وی در خانه صاحب منصب وی بود. در دو جا عسکر مکلف نبود حاضر باشد و این را غیر از خودت و غلام حضرت خان هیچ کس دیگر نمی پذیرد. اگر شما از دیگران شنیده اید که صاحب منصبان گاهی نفر خدمت خود را با خود به قطعه مربوطه خود می بردند نه به خاطر حاضری بلکه به خاطر گرفتن غله گی نفر خدمت شان بود تا نفر خدمت بیچاره آرد خود را تا خانه صاحب منصب، به پشت خود انتقال می داد.

شما نوشتید که «یگان دفعه با خلیفه محمدالله بلوچ قروانه هم می خوردم» شاید از قروانه دیگران خورده باشید اما مطابق قانون عسکری باید نان برای تان حواله می شد در حالی که هیچ کس نمی دانست آقای سمندر دفعه بعدی چه وقت اشتهای قروانه به سرش می زند تا برای تان نان حواله می کردند.

آقای سمندر شما نه یگان دفعه بلکه متواتر به مطبوعه رفت و آمد داشتید تا کارگران و حروفچین ها را زیر نظر داشته باشید که کسی خدای نا خواسته به عوض حروف تره کی خره کی نچیند .

شاه امان الله خان اکثر ملا امامان و صاحبان خانقاه ها را انگلیسی ویا خدمت گزاران انگلیسی ها تشخیص کرده بود و از خدمات دولتی طرد کرده و ملا های دیوبندی را از مساجد رانده بود اما خانواده نادر با مشوره انگلیس ها دوباره مرکز ثقل کار جاسوسی خود را در مساجد و خانقاه ها قرار دادند زیرا مسجد و خانقاه محلاتی بودند که مردم اکثراً در تمام اعیاد مذهبی ، ختم ، فاتحه و پنج وقت عبادت در این محلات رفت و آمد داشتند. دولت اکثریت ملا ها و ملا امامان، پیر و مرشد را به خدمت خود گرفتند و انگلیس ها هم عده ای از جواسیس خود را چون شاه جی والله نواز را برای مشوره و کنترول در اختیار دولت قرار داد .

این برای دولت بسیار به صرفه بود که گزارشات جواسیس پراکنده در یک محل ویا یک ولسوالی ویا یک ولایت به دست ملا امامان ویا پیر و مرشد سپرده شود که در همان مناطق سکونت داشتند که هم پوششی است طبیعی و هم جواسیس خرد وریزه به این صورت افشاء نمی گردید و ضمناً از نگاه مادی هم به نفع دولت بود که پول مصارف دفتر و دیوان را صرفه جوئی می کرد.

خانقاه واصل آباد هم یکی از ده ها محلی بود که به کار استخباراتی مصروف بود که این خانقاه به خانواده آقای سمندر متعلق بود(پدر ویا کاکای آقای سمندر) امور خانقاه را اداره می کردند و اطفال این ها هم به همین شغل سوق داده می شد که بعداً در اجتماع جای بزرگان خانواده را اشغال می کردند و این نسل نو که با علوم جدید سر و کار داشتند برای دولت کارا تر بودند و این ها را در احزاب و سازمان های سیاسی می فرستادند و مطابق ضرورت نهاد های استخباراتی تا رده های بالائی این سازمان ها زمینه ارتقاء شان مساعد می گردید.

داوود تمام دم دستگاه استخبارات این میراث شوم خانواده را بعد از کودتا دست نخورده تحویل گرفت و در مدت زمامداری خود در تکامل و توانمندی آن سعی فراوان نمود و بعد از داوود دستگاه مذکور برای خلق و پرچم اما در حقیقت برای روس ها به میراث رسید که در زمان اشغال کشور این دستگاه مخوف با شاخ و پنجه استخبارات خارجی آن از جمله کارا ترین استخبارات منطقه به شمار می رفت و بعد از فرار روس ها از افغانستان بخش خارجی آن تحت اثر روس ها تا امروز باقی مانده است و بخش داخلی آن بعد از فروپاشی شوروی خدمات خود را برای حکومت مجاهدین و فعلاً حکومت کرزی عرصه داشتند که پست های عمده این دستگاه را رهبری می کنند. عده ای از این جواسیس در حکومت امریکائی کرزی چون اتمر و امرالله صالح به پست های وزارت هم رسیدند این دستگاه جاسوسی که خون ده ها هزار افغان وطن پرست را بر زمین ریخته اند تا امروز به اشکال مختلف به کار و بار اطلاعاتی در بین هموطنان در اقصی نقاط جهان مصروف اند.

آقای سمندر شما نه تنها در گرفتاری شهدای اخگر(یکی از اعضای مرکز اخگر از خانواده من بود که خون وی را به گردن دارید) و گرفتن اقرار از آنها مورد سوءظن هستید بلکه نا شیانیه خودتان در نوشته تان به جواب سؤال یک هم وطن که پرسیده بود(شما داوطلبانه لباس نظامی به تن کردید) خود را افشاء کرده اید که در حادثه بالا حصار نیز نقش تان را بازی کرده اید.

«در سال ۱۳۵۸ خورشیدی بعد از خیزش مسلحانه جوانان در چنبدو اول و خیزش مسلحانه عساکر در بالاحصار کابل در چهاردهم اسد ۱۳۵۸ خورشیدی - من به چنگال دژخیمان اگسا و اسدالله سروری و داماد حفیظ الله امین - اسدالله امین گرفتار شدم و قرار گرفتم و شب ها و روز های را در حالی در دناک و تاریک سوسیال فاشیستها سپری نمودم و حوادث بعدی را اگر بنویسم مثنوی و چهل من کاغذ خواهد گردید»

آقای سمندر شما عسکری تان را خلاص کرده بودید و ترخیص گرفته بودید که گرفتار شدید یا هنوز عسکری تان تمام نشده بود زیرا شما در دهم جوزا به کابل رسیدید قرار نوشته خودتان و در تمام ماه جوزا قرار تحریر تان جلسات سیاسی در خانه تان برگزار می گردید. در ماه سرطان هم مصروف معاینات صحی بودید تادر مطبعه وزارت دفاع خدمت عسکری تان را شروع کنید. و باید در ماه اسد سال ۱۳۵۷ عسکری تان شروع شده باشد و شما به هیچ صورت در ماه اسد ۱۳۵۸ که در چهاردهم آن، حادثه بالاحصار به راه افتاد ترخیص گرفته نمی توانستید به دو دلیل

۱- از روز تولد رژیم تا سقوط آن اضافه خدمت جز لاینفک عسکری شده بود تا کمبود پرسونل اردو ، رژیم را بی ثبات تر نسازد (هنوز روس ها کشور را اشغال نظامی نکرده بودند) زیرا مردم حاضر نبودند به عسکری سوق داده شوند و تنها از راه زور و تلاشی مداوم خانه ها و محلات رفت و آمد جلب و احضار صورت می گرفت.

۲- شما که به گفته خودتان مجلای فراری داشتید تمام سالهائی که در ملک های پایان بودید شاقه را نیز باید سپری می کردید. که امکانات ترخیص تان عملاً به صفر تقرب می کرد.

به هر صورت آقای سمندر شما باید همراه زندانیان بالاحصار یکجا می بودید تا اگر کسی چیزی داشت که هنوز افساء نشده بود تحت عملیات حرفه ئی تان نگفتنی ها را به چنگ بیاورید.

تا جایی که من اطلاع دارم از آن راد مردان هیچ کس زنده بیرون نشد شما با سابقه سیاسی تان که عضویت اتحادیه محصلان را نیز داشتید و جلسات خلق و پرچم را در هامبورگ و بن المان به هم می زدید و به گفته خودتان «جلسه برهم خورد. این در سال ۱۹۷۷ یا سال ۱۳۵۶ هجری خورشیدی یعنی سی و چهارسال پیش از امروز بود.»

چطور زنده بیرون شدید در حالی که همان کسانی که جلسات شان برهم خورد همه در اگسا و کام (کارگری استخباراتی مؤسسه) با مأمورین اطلاعاتی المان شرق به حیث ترجمان همکار بودند و از شما شناخت کامل داشتند. چه وقت از حبس رها شدید زمانی که امین نابغه شرق را سر برید و بعداً مصونیت و قانونیت و عدالت را اعلام داشت. یا زمانیکه روس ها بیرک شید را بر میله توپ سوار کردند و وطن فروشان برای وطن پرستانی که هنوز زنده مانده بودند عفو عمومی اعلان نمودند.

آقای سمندر من به شهدای گلگون کفن میهن درود می فرستم و شما به نماینده های تا کنون مخفی مانده استخبارات روس یعنی به مسعود ها، ربانی ها، جنرال داوود ها و امثال شان درود می فرستید و هنوز هم بادیده درائی خود را وطن پرست جا می زنید.

مراجعه شود به دویخس نوشته آقای سمندر - مؤرخ میزان - تیرماه سال ۱۳۹۰ - سپتامبر سال ۲۰۱۱ میلادی

تحت عنوان سلام به خوانندگان ارجمند کابل پرس - سلام به آقای عبیدالله

(\* نقل قول های مربوط به آقای سمندر ویراستاری نشده است. مسؤولیت کاستی های املائی و انشائی آنها متوجه شخص ایشان می باشد.

اداره پورتال